

# در رشد وجهانی شدن بنیادگرایی و تروریسم چه کسانی نقش کلیدی داشتند؟؟؟ { پژوهشی از عمق تشکیلات افراط گرایان و نقش حاکمان نظامی پاکستان در رشد این اندیشه شوم و پلید { قسمت سوم و پایانی { اسکاری }



( تصویرها از راست به چپ : جنرال ضیا ، جنرال حمید گل ، جنرال اسلم بیگ و جنرال درانی )

## چرا افغانستان و پاکستان در طی شش دهه موجودیت پاکستان در تنش و تشنج زیسته اند؟؟؟



روابط دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان که مرزهای طولانی با هم دارند، در شصت سالی که از عمر کشور پاکستان می گذرد، همواره با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده است. مساله مورد مناقشه خط مرزی موسوم به دیورند ، فعالیت گروههای مسلح مجاهدین که علیه حکومتهای طرفدار شوروی سابق در افغانستان می جنگیدند، حمایت دولت پاکستان از طالبان و نیز آنچه مقامات در سالهای اخیر، فعالیت گروههای مخالف دولت این کشور در مناطق قبایلی پاکستان می خواندند، از مسایلی است که در دوره های مختلف، باعث تیرگی روابط دو کشور شده است. (پاکستان با پناه دادن و مسلح نمودن برهان الدین ربانی ، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود ، رسول سیاف ، صبغت الله مجددی ، یونس خالص ، نبی محمدی ، گیلانی ... تخریب و برپادی افغانستان را تحقق بخشید و این سرمایه گزاری پاکستان تا امروز سایه شوم و سیاه ی خویش را بر کشور گسترانده است).

از بدو تاسیس کشور پاکستان تا زمان لشکرکشی شوروی به افغانستان ، مسایل مرزی بر روابط این دو کشور، سایه افکنده بود و پس از آن، تا زمان سقوط حکومت داکتر نجیب الله ، علاوه بر این مساله، حمایت پاکستان از گروههای مسلح به اصطلاح مجاهدین که علیه دولت کابل می جنگیدند نیز بر تنشهای موجود میان دو کشور افزود. مرز مشترک پاکستان و افغانستان که به خط دیورند مشهور است در زمان سلطه بریتانیا بر شبه قاره هند در سال ۱۸۹۳ بین هند و افغانستان کشیده شد و مناطقی از افغانستان آن زمان به هند بریتانیایی تعلق گرفت.

پس از تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، این مناطق که ساکنان آن پشتون و بلوچ هستند، جز قلمرو پاکستان شد. خط دیورند بنیادی ترین عاملی بوده که بر چگونگی روابط دو کشور سایه افکنده است. تا جایی که به پاکستان مربوط می شود، تنها طرح ادعای ارضی از طرف دولت های روی کار آمده در افغانستان چندان برای این کشور نگران کننده نیست. چرا که پاکستان از همان ابتدای تولدش در مقایسه با افغانستان با حمایت بی دریغ آمریکا و انگلیس در موقعیت برتری قرار داشته است.

آنچه که تاکنون مایه نگرانی زمامداران پاکستان بوده قبایل پشتون ساکن در نوار مرزی کشورش است. این قبایل به رغم اینکه به لحاظ سیاسی و حقوقی اتباع پاکستان محسوب می شوند، پیوندهای قومی و قبیله ای خود را با هم مسلمانان شان در این سوی مرز کاملاً حفظ کرده اند و بعد از گذشت حدود یک قرن جدایی هنوز نوستالژی اتحاد و پیوستن دوباره به افغانستان را از خاطر نبرده اند.

جنگ افغانستان باعث به وجود آمدن کادرهای جدید اسلامی شد که در جنگ چریکی مهارت پیدا کردند، قدرت مبادله ای اطلاعاتی خود را بالا بردند، در به قتل رساندن افراد چیره دست شدند و در ساختن موتر های حامل بمب، تجربه طولانی پیدا کردند. شبکه های بنیادگرایی به طرز گسترده ای اسلامیست ها را از شمال آفریقا، تا مصر، خلیج فارس، آسیای میانه و پاکستان، با استحکام به هم وصل کرد. واقعیت این بود که جنبش اسلامیست، قبلاً؛ در دهه ی هفتاد، به نقطه ی پرواز خود رسیده بود. موترهای این پرواز، ایجاد ثروت نفتی عربستان سعودی، پدیداری نظام بانکی اسلامی با خصلت های سیاسی بالا، و به وجود آمدن نهادهای جدید اسلامیست در مصر و سایر کشورهای مسلمان محافظه کار بود.

در جنگ افغانستان، جنبش خصلت تندروی شدیدی پیدا کرد و احساس کرد که قدرت در عضلاتش تبدیل به اعصابی نیرو بخش شده است. در اواخر دهه ی هشتاد، اسلامیست ها قدرت را در افغانستان و سودان قبضه کردند و قدرت حائز اهمیتی در عربستان سعودی و پاکستان کسب و مصر و الجزیره را مورد تهدید قرار دادند. پایه های القاعده و تروریسم زیر زمینی این سازمان، در این سال ها ریخته شد.

بعضی از این تحولات، یا شاید هم بسیاری از آن ها، به نظر معماران سیاسی و نظام اطلاعاتی ایالات متحده که چهار چشمی به موضوع رویارویی با اتحاد شوروی در افغانستان خیره شده بودند، نیامد. از این گذشته، مقام های تندرو ایالات متحده، آسیای میانه را در چهارچوب اتحاد جماهیر شوروی ماده مستعدی ارزیابی می کردند و به این دورنما می پرداختند که اتحاد شوروی با شروع نا آرامی هائی در جمهوری های آسیای میانه، از تعادل خارج خواهد شد.

سرانجام، برحسب استراتژی گسترده تری، جهاد افغانستان باعث تحقق رویائی شد که تا دهه ی هشتاد مطلقاً ذهنیت محافظه کاران جدید ارزیابی می شد. این رویا، اشغال نظامی خلیج فارس و میدان های نفتی آن بود. رابطه ی مستقیمی میان جنگ علیه مردم افغانستان و حضور جاری سربازان ایالات متحده در قزاقستان، ازبکستان، و سایر نقاط نفت خیز آسیای میانه وجود دارد.

برای وارد کردن ایالات متحده در بخش هائی از جهان که تا دهه ی هشتاد خارج از دایره ی نفوذ آمریکا قرار می گرفتند، جدالی سخت درگرفته بود. این جدال، از سال های هشتاد که جهادی های کشورها از ایالات متحده، چین و اسرائیل اسلحه گرفتند تا علیه ارتش سرخ بجنگند، آغاز شد، به سال های نود که طالبان با حمایت مستقیم ایالات متحده به وجود آمد، کشیده شد، و تا امروز هم که ایالات متحده با ایجاد جنگ دیگری در افغانستان، راه های دخالت وسیع خود در جمهوری های تازه استقلال یافته ی آسیای میانه را هموار می کند، ادامه دارد.

سرمایه گذاری سیا از طریق پاکستان برای جهادی هادر سال 1984 به 250 میلیون دالر رسیده بود « یعنی در همان حدی که در سال های پیش از آن انجام شده بود»، اما پس از آن بود که این سرمایه گذاری سربه آسمان زد: در سال 1986 به 470 میلیون دالر، و در سال 1987 به 630 میلیون دالر رسید. ایالات متحده، به سختی کوشید تا کشورهای دیگر، از جمله چین را وارد دعوا کند. بنا به گزارش «چارلز فریمین» که سفیر ایالات متحده در چین بود، « از سال 1981 تا 1984 چین به ارزش 600 میلیون دالر اسلحه به افغانستان فرستاد.» ویلیام کیسی مدیر سیا نه تنها سرمایه گذاری برای جنگ افغانستان را توسعه داد، بلکه هدف های جاه طلبانه اش را نیز گسترش داد. حالا دیگر سیا به پیروزی می اندیشید و سلاح های تخریبی و دلفریب بیشتری را برای مجاهدین تامین می کرد، که از آن جمله می توان از راکتهای زمین به هوای ستینگر نامبرد که توانستند ضربه های کاری به طرف درگیر بزنند و ابعاد تخاصم را تعمیق کنند.

کمک مخفیانه آمریکا به مخالفان رژیم افغانستان قبل از ورود اردوی شوروی شروع شد. اسناد سیا و وزارت امور خارجه آمریکا که در جریان اشغال سفارت آمریکا در تهران بدست آمده نشان می دهند که ایالات متحده بدون سر و صدا از اپریل 1979 (هشت ماه قبل از ورود اردوی شوروی به افغانستان) در پاکستان با نمایندگان شورشیان و ظنفروش افغانستان ملاقات و مذاکره می کرد. مصاحبه برژنسکی مشاور امنیت ملی کارتر در گفتگو با «نول آبرواتور» چاپ پاریس (مورخ 15 تا 21 جنوری 1998) این را تأیید می کند:

پرسش: رابرت گیتس، سرپرست سابق سیا در خاطرات خود [از سایه ها] می گوید سرویس های اطلاعاتی آمریکا کمک به مجاهدین در افغانستان را شش ماه قبل از مداخله شوروی شروع کردند. در آن زمان، شما مشاور امنیت ملی کارتر بودید. بنابراین شما در این امور نقشی داشتید. آیا این درست است؟

برژینسکی: بله. براساس روایت رسمی تاریخ، کمک سیا به مجاهدین در 1980 شروع شد، یعنی بعد از آنکه شوروی در 24 دسامبر 1979 به افغانستان تجاوز کرد. اما واقعیت، که تاکنون پنهان نگهداشته شده است، کاملاً خلاف این است. در واقع، در 1979 بود که کارتر اولین حکم کمک مخفی به مخالفان رژیم هوادار شوروی در کابل را امضاء کرد. و در همان روز، من یادداشتی خطاب به رییس جمهور نوشتم و در آن به او توضیح دادم که به نظر من این کمک موجب دخالت نظامی شوروی خواهد شد.»

تحول ثور 1978 افغانستان موجب تغییر سرنوشت سازی در روابط ایالات متحده با پاکستان شد. پیش از آن دولت کارتر در سال 1977 در پاسخ به کارنامه حکومت پاکستان در زمینه حقوق بشر (که یک نمونه آن به دار آویختن ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر پاکستان به دست اردوی آن کشور بود) و به دلیل فعالیت های بین المللی رژیم پاکستان برای گسترش تولید سلاح های اتمی، کمک به آن کشور را قطع کرده بود. کودتای ثور و ورود نیروهای شوروی به افغانستان همه اینها را تغییر داد.

کارتر کمک های اقتصادی و نظامی به رژیم ضیا الحق را از سر گرفت و پاکستان بعد از اسرائیل و مصر به سومین کشور دریافت کننده کمک های آمریکا میل شد. با شروع ریاست جمهوری رونالد ریگن همکاری بین سازمان اطلاعاتی آمریکا و سازمان اطلاعاتی پاکستان بنحو بیسابقه ای گسترش یافت و این دو سازمان اطلاعاتی دو هدف مشترک نظامی و سیاسی زیر را در ارتباط با افغانستان تعیین کردند: حداکثر افزایش در توان نظامی مجاهدین، و جلب اکثر اسلام گرایان برای مقابله با نیروهای شوروی در افغانستان. در پی اجرای این سیاست، سیل ورود همه نوع تسلیحات نظامی و افراطی ترین اسلام گرایان به منطقه سرازیر شد.

در نتیجه، اسلام گرایان افراطی نه فقط از کشورهای اسلامی مانند الجزایر، عربستان سعودی، مصر و اندونزی، بلکه از میان جوامع مسلمان خود ایالات متحده و بریتانیا روانه اردوگاه های نظامی در پاکستان شدند. یکی از نمونه های معروف این اسلام گرایان شیخ عبدالله اعظم است که در سالهای 1980 نقش اساسی در به راه انداختن جهاد آمریکایی در جهان اسلام را بازی کرد. لورنس رایت در مجله نیویورکر در باره او چنین می نویسد: «شیخ عبدالله اعظم، روحانی فلسطینی، دارنده دکترا در حقوق اسلامی از پوهنتون الازهر قاهره است. او برای تدریس به پوهنتون سلطان عبدالعزیز در جده رفت و در آنجا اسامه بن لادن یکی از دانشجویان او بود.» اعظم تحت حمایت سیا به سراسر جهان سفر می کرد، در تلویزیون عربستان سعودی و در گردهمایی ها و تظاهراتی که در ایالات متحده برگزار می شد، حضور می یافت.

در آن سالها، شیخ اعظم یکی از دارایی های سیا و نماد و تبلور جهادگران مورد علاقه آمریکا بود. پیام اعظم روشن بود: شرکت در جهاد نه فقط یک وظیفه سیاسی بلکه یک وظیفه مذهبی است. هدف از جهاد تنها کشتن دشمن (در آن زمان روسها) نبوده بلکه دعوت به «شهادت» نیز هست. فرمول شیخ اعظم برای جهاد ساده بود: «فقط جهاد و تفنگ، نه مذاکره، نه کنفرانس و نه گفتگو» و این همان هدفی بود که دولت ریگن و سازمان های اطلاعاتی آمریکا و پاکستان در ارتباط با حضور نیروهای شوروی در افغانستان دنبال می کردند.

وقتی جهاد توسعه یافت، سیل مسلمانان متعصب عرب، از کشورهای مختلف اسلامی، به افغانستان سرازیر شد. کشورهای مختلف عربی، از جمله مصر و عربستان سعودی، چون سازمان های بین المللی طیف راست اسلامی - مثل اخوان المسلمین، اتحادیه جهانی مسلمانان، جماعت تبلیغی به مثابه سازمان مسیونرهای اسلامی که مرکز شان در پاکستان بود، کارزارهای را برای سربازگیری از جهادی ها آغاز کردند.

بدین گونه بود که رویاهای اسامه بن لادن برای وحدت گروه های بنیادگرای اسلامی، بسیج آنان در سراسر جهان برای یافتن جنگجویان مسلمان، انتقال آنان به پاکستان و قاچاق کردن شان به افغانستان برای پیوستن به جهاد، تحقق یافت. «کولی» نوشته است:

«به بسیاری از آن خشک اندیشان مسلمان گفته شده بود که برای مطالعات و تحصیلات مذهبی به پاکستان می روند» «کولی» می نویسد: عموماً در طول شش هفته آموزش مذهبی برای طلابی که از نقاط مختلف جهان به پاکستان آمده بودند، پیشنهادی در مورد آموزش فوری نظامی به آنان داده نمی شد. حتی سخنی هم از جهاد علیه روسیه یا دولت به عنوان دشمنان خدا به میان نمی آمد. این مسائل، پس از آن دوره ی شش هفته ای مطرح می شد.

در این مرحله، افسران سرویس اطلاعاتی پاکستان (آی - اس - آی - اسی - آی - دی) که معمولاً مفتی بودند، ظاهر می شدند و از موقعیت و فرصت برخورداری طلاب از آموزش های نظامی سخن می گفتند. بدین گونه بود که امکانات آموزش های نظامی برای هزاران طلبه ای که از الجزیره، مصر، سودان، عربستان سعودی و سایر کشورهای اسلامی به پاکستان رفته بودند، فراهم می شد.

به قول احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی و نویسنده کتاب «طالبان»، بین سال های 1982 و 1992، سی و پنج هزار اسلامیت تند رو از چهل و سه کشور، در جریان جنگ و عواقب جنگ، دوش به دوش مجاهدین ماشه را می فشردند و ده ها هزار جهادی دیگر در پایگاه هانی که ضیاء الحق در مرز پاکستان و افغانستان برپا کرده بود، آموزش نظامی می دیدند «احتمالاً صد هزار مسلمان تندرو با پاکستان و افغانستان رابطه ی مستقیم داشتند و زیر نفوذ سیا و آی اس آی بودند.» بعضی از آن های که برای مجاهدین استخدام می شدند، در ایالات متحده و جوامع عربی و اسلامی مستقر شده بودند.

از جانب دیگر پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود. بین دو کشور از گذشته تنش های پیوسته ای بر سر خط مرزی دیورند و سالهای اخیر به دلیل حمایت گسترده پاکستان از طالبان و القاعده وجود داشته است. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط طالبان از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن طالبان بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد.

اما در محافل خصوصی گفته میشود که طالبان به اشاره سازمانهای استخباراتی غربی وسیله پاکستان حمایت میشود تا موجودیت قوتهای غربی را در افغانستان مشروعیت بخشیده و موجودیت آنان را تحت نام مبارزه با تروریسم ضمانت نمایند... بدتر از همه متأسفانه درین سالها (آی - اس آی) با دراجرا گذاشتن حملات انتحاری- کثیف و پلید ترین شیوه را مروج ساخت که در آن انسانهای بی گناه و بی دفاع قربانی بازی های پیش و پس پرده میشوند. سیاست های تبعیض آمیز زمامداران اکثراً غیرپشتون پاکستان نسبت به میزان مشارکت پشتون تبارها در ساختار سیاسی حکومت و فقر اقتصادی که در مناطق پشتون نشین وجود دارد، عوامل اصلی حفظ و تداوم پیوندهای یاد شده است. شور و شوق و اشتراک بی سابقه و فعال پشتون های پاکستانی در جنگ علیه ارتش شوروی در افغانستان و بعدها کمک و همکاری با گروه طالبان تنها در قالب همین حفظ پیوندها قابل تفسیر و تحلیل است. آنها در تمام این سال ها در افغانستان چنان می جنگیدند که گویا سرزمین خودشان- و نه یک کشور دوست و همسایه- در جنگ درگیر است. اینک حدود سه دهه از پایه گذاری سیاست خارجی تهاجمی پاکستان در قبال همسایه شمالی اش می گذرد.

«منطقه قبایلی» جای مشهوری است؛ به ویژه زمانی که اختلافات بین پاکستان و افغانستان بالا می گیرد یا زمانی که نیروهای آمریکایی و ناتو در تعقیب طالبان در پشت مرزهای مشترک پاکستان و افغانستان متوقف می شوند. با این وجود شاید درباره تاریخ، جغرافیه، نفوس و اهمیت این منطقه در روابط پاکستان و افغانستان کمتر اطلاعی داشته باشیم. منطقه قبایلی که به اختصار FATA یا «منطقه به لحاظ اداری خودمختار» خوانده می شود، به وسیله خط دیورند (خط مرزی افغانستان و پاکستان که هیچگاه مورد قبول افغانستان واقع نشده است) از افغانستان جدا می شود. به لحاظ جغرافیایی، منطقه قبایلی از غرب با افغانستان همسایه است، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هممرز است.

بر اساس جدیدترین ارقام نفوس این منطقه سه میلیون و سه صد و چهل و یک هزار است (یعنی کمتر از دو درصد نفوس پاکستان). اکثر نفوس این منطقه دورافتاده و قبیله ای هستند و فقط سه درصد آنها در شهر زندگی می کنند. منطقه قبایلی به هفت ناحیه قبیله ای تقسیم می شوند که عبارتند از: مهمند، باجور، کورم، اورکزی، خیبر، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی. اگرچه ساکنان این منطقه همگی پشتون هستند اما خود به گروه های قومی کوچکتر تقسیم می شوند که با نام همان نواحی قبیله ای خوانده می شوند.

این منطقه به صورت خودمختار اداره می شود و اگرچه در خاک پاکستان قرار دارد اما دولت مرکزی پاکستان و یا دولت های ایالتی حق مداخله در امور داخلی این منطقه را ندارند.

تا قبل از مداخله آمریکا در افغانستان، منطقه قبایلی فقط در پرتو اختلافات پاکستان و افغانستان بر سر خط دیورند مورد توجه قرار می گرفت اما پس از حمله آمریکا، طالبان در این منطقه مستقر شدند و از این زمان به بعد بود که منطقه قبایلی به محلی برای مشاجره تبدیل شد. این مشاجره دارای سه وجه بود: پاکستان و سران منطقه قبایلی، پاکستان و آمریکا، پاکستان و افغانستان.

مشاجره پاکستان با سران قبایل یک وجه تاکتیکی و یک وجه استراتژیک داشت: وجه تاکتیکی حول مخالفت ظاهری پاکستان با سران قبایل به دلیل پناه دادن به طالبان و القاعده دور می زد. وجه استراتژیکی حول تلاش پاکستان برای بهره برداری از وضع موجود جهت بسط حاکمیت خود به منطقه قبایلی بود. در همین حال افغانستان و آمریکا، دولت پاکستان را به دلیل استقرار طالبان و القاعده در خاک این کشور مورد نکوهش قرار دادند. صرف نظر از این مسائل، واقعیت این است که منطقه قبایلی می تواند به عنوان ابزاری در دست پاکستان یا افغانستان جهت تعدیل و تنظیم رفتار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد.

قومیت و خودمختاری منطقه قبایلی یک عامل کلیدی در نقش آفرینی این منطقه در مناسبات افغانستان و پاکستان است. هرگاه افغانستان اراده کند می تواند با بهره گیری از ناسیونالیسم پشتون، ساکنین قبایل را علیه پاکستان تحریک کند و برعکس پاکستان نیز می تواند با تحریک همین احساسات آنها را علیه دولت کابل تحریک کند.

در حال حاضر به دلیل استقرار طالبان در این منطقه و به دلیل حمایت پاکستان از طالبان، منطقه قبایلی به سود پاکستان عمل می کند. اما هرگاه پاکستان قصد داشته باشد علیه طالبان عمل کند و یا حاکمیت خود را بر این مناطق گسترش دهد، ساکنین قبایل به سمت افغانستان و علیه پاکستان وارد عمل می شوند.

از جانب دیگر با وجود تدریجی های ظاهری بوش در باره ی نبرد علیه تروریسم متأثر از اسلامیت ها، دولت بوش نه در افغانستان توانست استراتژی موثری را در جلو گیری از گسترش بنیادگرایی اسلامی به پیش ببرد، نه در عراق. مایکل شیونر با نام مستعار در «جسارت جهان گشای»، موضوع را به صورت جدی تری مورد بحث قرار می دهد: ایالات متحده و بریتانیا و سایر نیروهای ائتلافی، آشکارا سعی می کنند بر کشورهای افغانستان و عراق پس از جنگ، حکومت کنند، در حالی که به صورت همزمان، جنگ شورشیان اسلامیت در هر دو کشور در حال رشد و گسترش مداوم است.

رهبران ما ، نام این شرایط را پیروزی می گذارند . در مدیریت این فعالیت ها ، و نبردهای رسمی اردو که جلوتر از آن قرار می گیرد ، نیروهای ایالات متحده و سیاست های جاری در حال کامل تر کردن تند روی در جهان اسلام اند . یعنی کاری که اسامه بن لادن از اول دهه ی نود سعی می کرد با کامیابی های ناقصی به انجام آن مبادرت ورزد. در نتیجه ، به نظر من بیهوده نخواهد بود اگر نتیجه بگیریم که ایالات متحده به عنوان تنها متحد چاره ناپذیر بن لادن باقی مانده است .

چه افغانستان بتواند باقی مانده ی طالبان را شکست دهد ، تغییری در چند دهه اسلامی شدن ایجاد کند ، نیروهای زیر زمینی طیف راست اسلامی را متلاشی کند و افغانستان با ثبات را به عنوان کشوری سکولار بسازد ، یا نه ، مربوط به وقایع آینده است و باید دید چه می شود . چه عراق بتواند حاکمیت سیاسی جدا از دین (سکولار) ایجاد کند ، نیروهای مرتبط با القاعده را که در آن کشور جمع شده اند درهم بکوبد ، احزاب شیعه ، مثل شورای عالی اسلامی و الدعوه را که بر عراق پس از جنگ تسلط دارند و با آیت الله های ایران برای نفوذ در کشور همجوار عربی همکاری می کنند ، سر جای خود بنشانند ، پرسشی است که هنوز بسته نشده است . دست کم پیش بینی این موقعیت پنجاه پنجاه است که افغانستان در آینده ای نه چندان دور به دست جریان های سخت سر اسلامیست خواهد افتاد و حکومت عراق به حکومتی دینی خواهد انجامید که فقط اندکی کمتر از ایران نظامی خواهد بود . با همین علائم است که رهبری مذهبی در ایران پنجه های قدرت خود را برای حفظ حکومت و اعمال فشار بیشتر بر مردم ، سخت تر کرده و هر روز ، بیش از روز پیش این پنجه ها را بر کشور می فشارد . در پاکستان، پرویز مشرف ، هر لحظه ممکن است با کودتای اسلامیست ها در اردو و سرویس اطلاعاتی پاکستان ( ISI ) که با اخوان المسلمین و سایر احزاب شبه نظامی و گروه های طیف راست اسلامی در رابطه ای تنگاتنگ اند ، سقوط کند .

اندونزی و بنگلادش با شورش گران اسلامی در گیرند ، ترکیه بیش از یک دهه است که در اردوی اسلامیست ها دست و پا می زند ، و سوریه ، لبنان و فلسطین با فشار جدی از جانب اخوان المسلمین رو در رو اند. مصر و عربستان سعودی ، به مثابه قلب جهان اسلام ، هر دو زیر فشار قرار گرفته اند تا نظام های سیاسی خود را باز کنند که بسیاری از ناظران معتقدند این گشایش می تواند به ایجاد جمهوری های اسلامی در هر دو کشور منجر شود . پس از یازدهم سپتامبر ، واشنگتن متناسب با حال و هوا و خواست تصمیم گیرندگان و بدون آن که ارتباط زیادی با تهدیدهای « واقعی » داشته باشد، تنها با متمایز ساختن « آنانی که با ما هستند » و « آنانی که علیه ما هستند » تعریف جدیدی از تهدیدها و دشمنان نامتقارن ارائه داد. تبدیل جنبش های سنتی مقاومت علیه استعمار و حکومت های لائیک به اهداف « جنگ جهانی علیه تروریسم » و در ردیف القاعده و دیگر شبکه های جنایتکار، چیزی بیش از یک اشتباه که یک فاجعه بود.

برخی از تحلیلگران، اولین درگیری علیه « تروریسم »- در افغانستان- را « اولین جنگ » ایالات متحده می دانستند. این جنگ با شیوه ها و اهداف محدودی آغاز شده بود. اما بی عدالتی ذاتی در استفاده از « شیوه های ناپجاو استقرار اهداف افراطی » به سرعت آنها را آلوده می سازد. در مقایسه با اهداف تعیین شده، استفاده نامتناسب از قدرت ، مشروعیت جنگ را به زیر سوال برد، به شعله های مبارزه جویی اسلامی دامن زد و توجهی برای فراخوان به جنگ مقدس را فراهم کرد. هواپیماهای اف شانزده و راکت های توماهاواک آسمان را تسخیر کردند، ولی « روی زمین همچنان کلاشینکف ها هستند که فرمان می رانند ».

ایالات متحده می توانست با ضربات مشخصی که طراحان و مجریان یازدهم سپتامبر را هدف قرار می داد، خود را از شر القاعده برهاند و در عین حال تمام افغان ها را با خود دشمن نکند، افرادی که بی تفاوت و حتی دشمن « افغان های عرب » شده بودند.

بنابراین تصادفی نیست که طالبان نزدیک به هفت سال بعد سرسخت تر از همیشه بازگشتند. پرویز مشرف (بخاطر پول گرفتن از بوش ) در سخنانی ، بر خطر « طالبانی شدن نوین »، تهدید استراتژیک برای افغانستان و پاکستان، صحنه گذاشت. گسترش این نوع افراطی گرایی های دینی خشن، به مراتب خطرناکتر از روبنای القاعده است: در وهله اول باید با توسل به شیوه های سیاسی با آن مبارزه کرد.

از زمانی که جنگ آغاز شده ، خارج از کابل هیچ چیز پیش نرفته است و مردم از جنگ و محرومیت رنج می برند. هرج و مرج همیشه گشته، قاچاق مواد مخدر از سر گرفته شده است (نود سه درصد مصرف جهانی تریاک را شامل می شود) و سران قبایل، «جنگ سالاران» و اسلامگرایان بر دیگر مناطق کشور فرمان می رانند. حدود هفت سال پس از سقوط آنها، سران طالبان به افراد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) فشار می آورند و خسارت های بیش از پیش مهمتری را به آنان وارد می کنند، تا حدی که آنان را مجبور به درخواست نیروی کمکی کردند. با وجود حضور حدود چهل هزار سرباز آمریکایی، هزاران نفر کشته شده اند که شامل اعضای پارلمان ، اطفال ، نیروهای مسلح ، استادان و شاگردان مکاتیب ، یتیم و بیوه و مردم مظلوم و بی دفاع می شود. طبق گفته رسانه ها، «شصت درصد کشور فاقد نیروی برق است و هشتاد درصد مردم به آب آشامیدنی دسترسی ندارند. خلاء ایجاد شده در اثر بی توجهی و سهل انگاری، نیروی پولیس را انواع نیروهای مخالف دولت پرکرده اند: اسلامگرایان در جنوب، جنگ سالاران در غرب، قاچاقچیان مواد مخدر در شمال. در این دوره، نبردها علیه نیروهای همدست طالبان، باعث توقف برنامه های جدید برای بازسازی و کاهش دسترسی به دستاوردها شده است. تنها نیمی از کمک وعده داده شده به

کشور داده شده است و راه کابل به قندهار که تا به امروز بازسازی آن بزرگترین دستاورد ایالات متحده است، اکنون به دلیل خشونت جدیدی که بر آن حکم می راند، غیر قابل استفاده شده است».

روز نامه واشنگتن پست زیر عنوان جنگ در پاکستان: اندکی بعد از حادثه یازدهم سپتامبر 2001 بوش اعلام داشت که کشور های جهان باید بین ایالات متحده امریکا و کشور هائیکه از دهشت افکنان پشتیبانی نموده و آنها را در خاک خود پناه میدهند یکی را انتخاب کنند و کسانیکه به منسوبین القاعده پناه میدهد باید به حیث دشمن شناخته شوند.

روز نامه مینویسد: بعد ها از تطبیق جدی این پرنسیب امتناع بعمل آمد و جنرال پرویز مشرف آدم خوش قسمتی بود که در مقابل مشکلی قرار نگرفت.

روز نامه مینویسد از زمانیکه جنگ علیه دهشت افگنی آغاز شد، این حکمران نظامی پر زرق و برق پاکستان سعی بلیغ به خرج داد به حیث متحد ایالات متحده امریکا به شمار آید. اما از مبارزه علیه افراطیون اسلامی در کشورش که یقیناً اسامه بن لادن و طالبان ارشدش در آن شامل اند، با وصف افزایش در تلفات جانی و خسارات مالی امریکا از رویارویی با آنها طرفه رفت.

واشنگتن پست مینویسد: جنرال مشرف و مشاورین اش از قبیل شوکت عزیز صدراعظم پاکستان با گزاف گوئی میگفتند که پاکستان صد ها تن تندرو القاعده را دستگیر و ده هزار عسکر را در مناطق سرحدی در نزدیکی افغانستان تعبیه کرده است. اما جنرال مشرف هیچگاهی قوای خود را علیه طالبان تندرو سوق نداد که در جنگ از قلمرو سرحدی پاکستان علیه قوای افغانی و امریکایی استفاده میکردند و همچنان هیچگاهی گروه های افراطی اسلامی را که حملات دهشت افگنی را در هند انجام میدهند منحل نکرد.

مشرف مدارس دینی پاکستان را که منبع تربیه دهشت افکنان انتحاری است تصفیه و پاکسازی نمود. وی از بزرگترین جنایت کار انتشار سلاح ذروی بنام عبدالقدیر خان رئیس دستگاه ذروی پاکستان که اسرار ذروی را به کشور لیبیا، کوریای شمالی و ایران فروخت حمایت کرده او را عفو کرد.

دراثر مصنوعیتی که اسامه بن لادن در پاکستان بدست آورد، کست های ویدیویی اشرا نشر نموده و در آن تهدید مینماید که حملات بیشتری در داخل ایالات متحده انجام خواهد داد. حکومت بوش هنوز هم شش صد میلیون دالر سالانه به پاکستان کمک های نظامی و اقتصادی میدهد و هنوز هم با مشرف به حیث متحد رفتار میکند.

طالبان و القاعده در پاکستان قوی تر شده اند. دانیل تواینینگ نیز از مؤسسه جرمن مارشال فوند اظهار کرد: این که مشرف این گونه به حکومت دل بسته است، باعث رشد روز افزون نفرت نسبت به امریکا می شود چرا که وجود حاکمی چون مشرف که از حمایت امریکا برخوردار است باعث تقویت بنیادگرایان و سردرگمی کامل اردوی پاکستان خواهد شد. آینده مشرف قبل از هر چیز در گرو اردو است. این جنرال چندی قبل از سمت تصدی گری اردو عقب نشینی کرد. ترزا شافر از مؤسسه مطالعات بین المللی استراتژیک اظهار کرد که سرنوشت پاکستان بعد از وقوع این حادثه به واکنش اردو بستگی دارد. اینکه آیا می خواهد این ناآرامی ها را خفه کند یا این که درنگ می کند. آیا آن ها مشرف را مسنول این بحران می دانند؟ استفاده از منابع خبری و تحلیلی، همشهری، باشگاه، پژوهش، استفاده محدود از مقاله های احمد رشید نویسنده مشهور پاکستانی، تلک خرس و آرشیف شخصی ام.